

تاریخچه شکل‌گیری جریان وهابیت

احمد رضا باوقار

چکیده:

در قرن دوازدهم هجری، اتفاقی مهم و مؤثر - اما منفی - دنیای اسلام را با چالشی جدید روبرو ساخت. این اتفاق، چیزی جز شکل‌گیری جریانی به نام وهابیت نبود. با توجه به این که دین مبین اسلام، دینی کامل و جهانی ست و برای جان و مال و ناموس مسلمانان، حرمت زیادی قائل و این حرمت، بر اساس اقرار شهادتین است، این مقاله ضمن بررسی تاریخی شکل‌گیری جریان وهابیت، می‌کوشد تا تعارض عقاید فرقه وهابیت را با مسلمانان، تا حدودی تبیین، و پاره‌ای از جنایات وهابیت را که با استفاده از حربه مشرک خواندن مسلمانان، در تاریخ صورت گرفت، سازد.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، مسلمانان، فرقه، ابن تیمیه.

دیباچه

بیش از دو قرن پیش، در شبه جزیره جریانی فکری سیاسی به نام وهابیت شکل گرفت. تاریخ وهابیان در نجد و با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ ق) آغاز شد و در واقع، به باور محققان، او بنیان‌گذار این جریان بود. وی در شهر «عیینه»، یکی از شهرهای صحرای نجد که تحجر و خشونت در آن، زیاد به چشم می‌خورد، به دنیا آمد. او در زمان حیات پدرش که از علمای حنبلی بود، فرصتی برای دعوت مردم به سوی اندیشه‌های تند و غیرمنطقی خود پیدا نکرد، اما پس از درگذشت پدر توانست با طرح مباحث بی‌اساسی درباره توحید و شرک و همچنین مشرک و کافر خواندن مسلمانان و بزرگ‌نمایی درباره باورهای خرافی موجود در بین مسلمانان نجد، در میان مردم ساده و گرسنه و بدوی آن منطقه نفوذ یافته و پس از مهاجرت به درعیه و برخورداری از حمایت سیاسی و نظامی حاکم آن، دیدگاه‌های نادرست خویش را در سرتا سر عربستان گسترش دهد. محمد بن سعود، بزرگ آل سعود و جد پادشاهان کنونی عربستان است که توانست از نفوذ مذهبی محمد بن عبدالوهاب و تبلیغات وی برای سلطه بر منطقه، استفاده کرده و به این مهم، دست یابد. پس از محمد بن عبدالوهاب، برخی از فرزندان و نوادگان او در عربستان - که به «آل الشیخ» معروف‌اند - راهش را ادامه دادند و با تألیف کتاب‌های مختلف و استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز، به تحکیم و گسترش اندیشه‌های وهابی‌گری، در میان سرزمین‌های اسلامی پرداختند. حنبلیانی که پیرو اعتقادات ابن تیمیه بودند و خود را سلفیه می‌خواندند، نطفه اصلی شکل‌گیری این جریان را پایه‌ریزی کردند و در واقع، ابن تیمیه را می‌توان مؤسس افکار وهابیت و بدعتگذار اصول معرفتی که امروزه با عنوان عقاید وهابیت مطرح است، دانست. برخی محققان، ابن تیمیه را «مؤسس» افکار وهابیان، شاگردش ابن قیم را «مروج» افکار وهابیان و محمد بن عبدالوهاب را «مجدد» افکار وهابیان معرفی می‌کنند. با وجود این، افکار ابن تیمیه پس از مدتی، کم‌رنگ شد تا آنکه محمد بن عبدالوهاب، در قرن دوازدهم هجری احیاگر این فتنه شد.

علامه سید محسن امین در این باره می گوید: مذهب وهابیت، گرچه در زمان محمد بن عبدالوهاب و در قرن دوازدهم هجری، ظاهر و منتشر شد، اما پایه و اساس این مذهب را در قرن هفتم، احمد بن تیمیه و شاگردانش، ابن قیم جوزیه و ابن عبدالهادی و مانند آنها بنا گذاردند و درباره این موضوع که ریشه مذهب وهابیت، همان گفتار ابن تیمیه است، به رساله‌ای برخوردیم که مؤلف آن، محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی است.^۱ ایوب صبری، وهابیت را چنین معرفی می کند: وهابیون، فرقه‌ای طغیان گر هستند که در قرن دوازدهم هجری در جوار بیت الله الحرام، نازل شدند.^۲ رهبران این فرقه پس از شکل گیری، با انتشار افکار و عقاید فاسد و منحرف خود، جهان اسلام را به سوی چالش جدیدی کشاندند. وهابی گری در تاریخ طولانی و پربار اندیشه اسلامی جایگاه ویژه‌ای ندارد. این جنبش که اصالت عقلانی ندارد، در شبه جزیره عربستان و در نزدیکی حرمین، مرکز اصلی جغرافیای جهان اسلام، پدیدار شد و پشتیبانان سعودی آن - که در قرن بیستم میلادی به ثروت عظیم نفت دست یافته بودند - بخشی از ثروت خود را صرف تلاش‌هایی برای تبلیغ وهابی گری در جهان اسلام و دیگر نقاط آن کردند.^۳

به عقیده محققان، اگر دو عامل «محل استقرار و ثروت نفت» نبود، وهابیگری به صورت جنبش فرقه گرایانه‌ای کم اهمیت و ناپایدار، به تاریخ سپرده می شد. ناظران غیر مسلمان، وهابیان را سنی‌های افراطی یا محافظه کار، با صفاتی مانند بیش از اندازه خشن و... توصیف می کنند. با وجود این، نظر سنی‌های فاضل از زمان قدیم این بود که وهابیان، طبقه‌ای از اهل سنت و جماعت شمرده نمی شوند؛ زیرا تقریباً تمام اعمال و سنت‌ها و باورهایی که محمد بن عبدالوهاب مردود می شمرد، از نظر مسلمانان اهل سنت، ریشه‌ای تاریخی داشته و اکثریت قاطع مسلمانان، آنها را قبول دارند.^۴

البته حق هم همین است که گفته شود، وهابیت، با اهل سنت، ارتباطی ندارد و دایره دشمنی‌ها و تکفیر وهابیت، دامن گیر اهل سنت نیز شده است، تا آن جا که وهابیت از توهین به علما و کشتار آنها و همچنین کشتار مردم عوام اهل سنت، هیچ فروگذار نکرده و شواهد این مطلب، با مروری اندک بر تاریخ، کاملاً روشن است.^۵

۱. رک: سید محسن امین، کشف الارتباب، ترجمه: علی اکبر فائزی پور تهرانی، ص ۳۸.

۲. ایوب صبری، تاریخ الوهابیین، ص ۵۰.

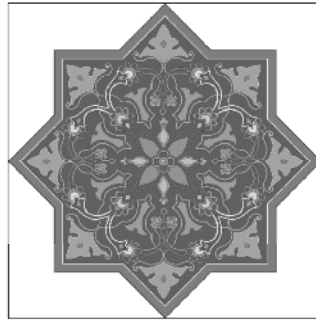
۳. رک: حامد الگار، وهابیگری، ترجمه: احمد نمایی، صص ۱۳ و ۱۴.

۴. همان، ص ۱۷.

۵. درباره این مسائل در کتب مختلف، به تفصیل سخن گفته شده است.

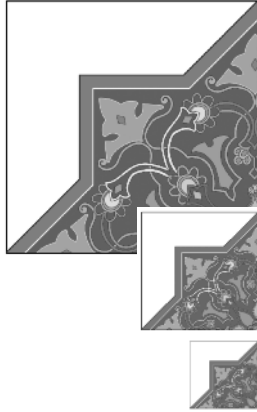
الف: مروان حکم

به گواه تاریخ «مروان حکم» و «حجاج بن یوسف ثقفی» برای اولین بار تبرک و توسل و زیارت را حرام شمردند. مروان حکم، کسی ست که قبر حضرت رسول ﷺ را قطعه‌ای سنگ خواند و این گونه به آن حضرت، توهین کرد. وی ابو ایوب انصاری را از زیارت قبر شریف و نورانی رسول خدا ﷺ و تبرک به آن، بازداشت. در روایتی آمده است که روزی، مروان مردی را دید که صورتش را بر روی قبر حضرت رسول خدا ﷺ گذاشته بود. مروان گردن وی را گرفت و گفت: «می دانی که چه کار می کنی؟» مرد صورتش را برگرداند. مروان فهمید که او ابوایوب انصاری است. ابوایوب پاسخ داد: «بله! می دانم چه می کنم؛ به دیدار سنگ نیامده‌ام بلکه به دیدار رسول خدا ﷺ آمده‌ام. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت: زمانی که اهل دین، متولیانش باشند، بر دین خدا نگرید؛ اما زمانی که ناهلان، متولیان دین شدند، بر دین خدا بگریید.»^۱ علامه امینی در کتاب الغدیر می فرماید: «این حدیث، بیان کننده آن است که بازداشتن از توسل به قبور پاکان دین، از بدعت‌های امویان بوده است؛ چون توسل و تبرک، از جمله سیره‌هایی بود که از صدر اسلام در میان صحابه اولین و تابعین، وجود داشت، به خصوص توسل و تبرک نسبت به قبر پیامبر ﷺ را - که نماز خواندن در آن جا و دعا در گرد قبر پیامبر ﷺ و تبرک و توسل به آن، مرسوم بوده - هیچ کدام از فرقه‌های مسلمین، انکار نکرده است.»^۲



بنیان گذاران تفکر وهابیت

۱. رک: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲ و نیز نگ: نجم الدین طبری، سلفیان؛ باورها و کارکردها، ص ۱۷.
 ۲. رک: عبدالحسین، امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۹۵.



اما حجاج بن یوسف، کسی ست که گفته‌هایش گستاخانه‌تر از مروان بود؛ زیرا قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را چوب و استخوان‌های پوسیده خواند و از زائران قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست که به جای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار قصر عبدالملک بروند؛ چون که عبدالملک، بهتر و برتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.^۱ نقل شده که روزی حجاج در کوفه خطبه خواند و به کسانی که قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت می‌کردند. این چنین خطاب کرد: ای زیان‌کاران؛ شما به دور چوب‌ها و سنگ‌های پوسیده می‌گردید؛ چرا قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه یک فرد (یعنی عبدالملک که خلیفه خداست)، بهتر از فرستاده خدا (یعنی پیامبر) است؟^۲ ذهبی (دانشمند بزرگ اهل سنت) نیز درباره حجاج بن یوسف می‌گوید: حجاج، بسیار ستمگر، خون‌ریز، دشمن اهل بیت و ناپاک بود. او عبدالله بن زبیر را در کعبه محاصره و کعبه را با منجنیق، سنگ باران و اهل حرمین را ذلیل کرد؛ برای همین ما به وی دشنام می‌دهیم و دوستش نداریم؛ بلکه او را دشمن می‌دانیم.^۳

۱. سلفیان؛ باورها و عملکردها، ص ۱۷.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۴۲.

۳. رک: شمس‌الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۳. و نیز نگ:

سلفیان؛ باورها و کارکردها، ص ۱۹.

◀ بررسی شخصیت مروان:

مروان بن حکم بن ابی العاص اموی، در سال دوم هجری به دنیا آمد. وی در زمان وفات رسول مکرم اسلام ﷺ، خردسال بود و چون رسول خدا ﷺ، پدرش حکم را به آنجا تبعید کرده بود، در همان زمان به طائف رفت. از عبدالله بن زبیر شنیده شده که می گفت: به خدای کعبه سوگند، پیامبر اکرم ﷺ حکم بن ابی العاص و فرزندان او را لعن و نفرین کرده بود.^۱ و از پیامبر ﷺ روایت شده که آن حضرت فرمودند: «حال من چگونه است وقتی می بینم، پسران حکم مانند میمون بر منبر من بالا می روند!»^۲

در نهج البلاغه آمده است: مروان بن حکم در روز جنگ جمل، اسیر شد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام او را در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شفاعت کردند و با آن حضرت درباره او سخن گفتند. پس حضرت علی علیه السلام او را آزاد کرد. آن دو بزرگوار به پدرشان گفتند: «آیا اجازه می دهید مروان با شما بیعت کند ای امیرالمؤمنین؟» ایشان فرمودند: «آیا پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ نیازی به بیعت او ندارم. دست او مانند دست یهود است؛ او ظاهراً بیعت می کند اما در نهن بیعت را می شکنند. آگاه باشید که او حکومتی کوتاه مدت خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان، بینی خود را پاک کند. او پدر چهار فرمانرواست و امت اسلام از دست او و پسرانش، روزگار خونینی خواهد داشت.»^۳

به هر حال تفکرات پلید مروانی، وارثانی چون محمد بن عبدالوهاب داشت که با طرف دارانش بی پروا به جان و مال و نوامیس مردم تعرض می کرد و ریختن خون مسلمانان بی گناه را مباح می شمرد و به کفر و شرک آنان فتوا می داد. جسارت و بی پروایی محمد بن عبدالوهاب به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله میراثی مروانی است که با خون و گوشت وی آمیخته بود. پیروان محمد بن عبدالوهاب در سخنانی گستاخانه، عصای خود را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند.^۴

۱. نگ: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۰۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۷۳.

۴. سلفیان باورها و کارکردها، ص ۲۳.

ب: بربهاری (۲۵۲-۳۲۹ ق)

ابو محمد بن حسن بن علی بن خلف بربهاری از بزرگان حنبلیان بغداد بود. و به عقیده برخی محققان، بربهاری یکی از قدیمی‌ترین شخصیت‌های سلفیه است. بربهاری، فردی آشوب طلب بود، زیرا بیش از آنکه به مباحث علمی، اشتغال داشته باشد، درگیر مسائل سیاسی بود و چندین شورش را در بغداد برپا کرد. وی دو ویژگی بارز داشت: ۱- تحجر؛ ۲- خشونت.

بربهاری در ۳۱۲ق/ ۹۲۴م، به هنگام بروز بحران‌هایی که قرامطه به وجود آورده بودند و به کاروان حاجیان حمله می‌بردند، برای کمک مالی به حاجیان، پیش قدم شد و گفت که در صورت خواست مقتدر بالله عباسی می‌تواند مردم بغداد را به پرداخت کمک‌های مالی هنگفت، تشویق کند. این روایت، نفوذ و اقتدار چشمگیر بربهاری را نشان می‌دهد. وی با توجه به دشمنی‌هایی که با اهل بیت علیهم‌السلام داشت با هرگونه برگزاری مراسم عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام مخالف بود و با آن به سختی برخورد می‌کرد. شیعیان از بیم آزار حنابله، یا در خانه رؤسا و یا مخفیانه به سوگواری می‌پرداختند. از جمله کسانی که بربهاری فتوای کشتن او را صادر کرد، زن خوش آوازی بود که گاه بر مصائب واقعه کربلا مرثیه‌سرایی می‌کرد.^۱

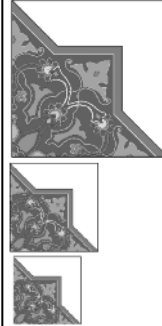
تاریخ‌نویسان می‌گویند که او و مریدانش به بهانه نهی از منکر، به خانه‌ها یورش می‌بردند؛ در خرید و فروش مردم مداخله می‌کردند؛ اگر مردی با زنی یا کودکی راه می‌رفت او را بازخواست می‌کردند و چنان چه می‌فهمیدند که با آن فرد، خویشاوند نیست، او را کتک زده، و سپس دستگیر می‌کردند و بر ضد او شهادت می‌دادند. از این الگو که شاید تا آن زمان بی‌سابقه بود، بعدها محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، دقیقاً پیروی کردند.^۲

ج: ابن تیمیه:

وهابیان در طی قرن‌ها به شخصیت ابن تیمیه توجه داشته‌اند؛ شخصیتی که در واقع، سرچشمه تفکر وهابیت به او باز می‌گردد و آن‌ها برای او کنگره‌های علمی گرفته، کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی وی نگاشته‌اند. به همین دلیل عده‌ای از صاحب نظران، ابن تیمیه را مؤسس افکار وهابیت می‌دانند.

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه بربهاری. و نیز بنگرید: ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۵، ص ۲۴.

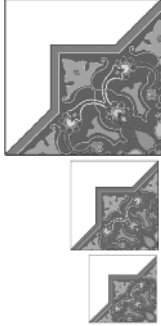
۲. البدایة و النهایة، ج ۱۵، ص ۲۵.



احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه، در دهم ربیع الاول سال ۶۶۱ ق در حران به دنیا آمد.^۱ شهر حران در آن زمان از مراکز تعلیمات مذهب حنبلی بود و در کنار شام و موصل و روم (آسیای صغیر) و در کنار نهر معروف به جلاب، قرار داشت.^۲ هنگامی که ابن تیمیه شش سال بیشتر نداشت، مردم حران از ترس حمله مغول، شهر را ترک کردند و شهاب الدین عبدالحلیم، پدر ابن تیمیه نیز که از علمای دینی بزرگ شهر بود، در همین سال به همراه خانواده اش به سوی دمشق رفت.^۳ ابن تیمیه پرورش علمی و دینی خود را ابتدا در محیط علمای حنبلی دمشق، تکمیل کرد. از شیوخ او می توان علی بن احمد عبدالدائم بن نعمه المقدسی الحنبلی (۶۶۹ ق)، محمد بن عساکر (۶۶۹ ق)، یحیی بن صیرفی (۶۹۶ ق)، قاسم اربلی (۶۸۰ ق)، ابن ابی الیسر (۶۷۲ ق) و دیگران را نام برد.^۴ ابن بطوطه وی را از عقل تهی می دانست!^۵

ویژگی های ظاهری شخصیت ابن تیمیه باعث شد که عده ای از مردم بسیار به او احترام بگذارند تا جایی که عده ای معتقداند، این تعظیم و تکریم، از نظر اخلاقی به وی ضربه زد و کار را به جایی رساند که اصحابش درباره وی غلو می کردند و ابن تیمیه به غرور، دچار شده و به داشته های خود می بالید و گمان می کرد مجتهد است و بر همه ایراد می گرفت.^۶ او خودش را «نظارا» می خواند و بزرگان جهان و حکمای بزرگ اسلام را به سختی به باد انتقاد می گرفت و حتی بر اشعری و غزالی و فخر رازی بی محابا می تاخت.^۷ او در بعضی از مسائل فقهی از خود، استقلال رأی نشان می داد و نظراتی مطرح می کرد که خاص او بود.^۸

۱. رک: ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۴۴؛ شمس الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶ و صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷۵.
۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱.
۳. ابو محمد النعمی، ابن تیمیه و منهجه فی الحدیث، ص ۲۵ و دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ذیل واژه ابن تیمیه.
۴. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱.
۵. رک: رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۳.
۶. ابن تیمیه و منهجه الحدیث، ص ۲۹ و الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.
۷. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱.
۸. هنری لائوس، شیخ الاسلام ابن تیمیه فی السیاسة و الاجتماع، ترجمه: محمد عبدالعظیم علی، ص ۱۷.



البته تا سال ۶۹۸ ق چیزی از ابن تیمیه شنیده نشده بود؛ ولی از آغاز قرن هشتم، به تدریج افکار شاذ وی ظهور و بروز یافت؛ خصوصاً زمانی که ساکنان «حماه» از وی خواستند تا آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ را تفسیر کند و او در تفسیر این آیه برای خداوند، جایگاهی را در فراز آسمان‌ها که بر عرش و سریری، متکی ست، تعیین کرد.^۱ این تفسیر ابن تیمیه که خداوند را صاحب جسم می‌دانست، در حالی بود که تفسیر وی با نصوص صریحی چون ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ مخالف بود.

انتشار پاسخ ابن تیمیه، در دمشق و اطراف آن، غوغایی به پا کرد تا جایی که جلال‌الدین حنفی، محاکمه وی را خواستار شد.^۲ هر چند ابن تیمیه افزون بر مذهب حنبلی (که مذهب وی بود)، به تحقیق درباره مذاهب فقهی و علم کلام و اصول نیز پرداخت و بر خلاف اکثر معاصران خود، فلسفه و حکمت هم آموخت و حتی با ادیان یهود و مسیحیت نیز آشنا شد، اما در محدوده عقاید مذهب خانوادگی خود (حنبللی) محدود و محصور، مانده و در مجادلات و مباحث کلامی، از راه انصاف به دور افتاده است و به مخالفان خود با سلاح اتهام، حمله می‌کند.^۳

فتاوی عجیب و غریب ابن تیمیه باعث رنجش و موضع‌گیری بسیاری علیه وی شد. وی در سال ۷۰۴ ق سنگی را که مردم شهر به آن تبرک جسته، معتقد بودند، اثر پای حضرت رسول ﷺ بر آن است، شکست و تبرک به آن و بوسیدن آن را جایز ندانست.^۴

۱. جعفر سبحانی، وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه عملی، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۴. مهدی فرمانیان، آشنایی با فرق تسنن، ص ۱۵۱.

ابن تیمیه به سبب شکایت‌هایی که به علت نگارش کتاب «العقیده الوسيله و العقیده الحمويه» از او شد، به زندان افتاد، اما در سال ۷۰۷ ق از زندان، آزاد شد. در سال ۷۰۹ ق با روی کار آمدن ملک ناصر در مصر، او صاحب احترام شد و آزادانه به نشر عقاید خود پرداخت.^۱ وی در سال ۷۱۲ ق به شام برگشت و افکار خود را ترویج داد، اما دوباره در سال ۷۲۱ ق به زندان، محکوم شد.^۲ ابن تیمیه معتقد بود، فقط اصحاب حدیث، مخصوصاً حنابله بر حق بوده و صوفیان، اشاعره، ماتریدیه، حنفیان و شیعیان، همگی راه باطل را انتخاب کرده‌اند. وی فرقه‌های دیگر را گمراه و بدعتگذار می‌دانست.^۳

علمای اهل سنت در دمشق و قاهره و اسکندریه چندین بار با او مناظره کرده و به حبس او فتوا دادند؛ گاهی نیز از او می‌خواستند تا از سخنان خود توبه کند.^۴ ابن کثیر می‌نویسد: روز پنجشنبه یازدهم ذی‌قعدة سال ۷۲۶ ق قاضی جمال الدین یوسف بن ابراهیم بن جمله و ناصرالدین مشید الاوقاف (ناظر و مفتش اوقاف) پیش ابن تیمیه رفتند و نظر او را درباره زیارت قبور انبیاء پرسیدند. او به‌طور کتبی پاسخ داد و آنان این پاسخ را به قاضی شافعیان نشان دادند. قاضی نوشت که معصیت دانستن زیارت قبر نبی، درست نیست.^۵

در همان سال بود که ابن قیم جوزی، شاگرد ابن تیمیه، توسل به انبیاء را جایز ندانسته و استحباب زیارت قبر حضرت رسول ﷺ را انکار کرد و در این باره به فتوای ابن تیمیه استناد کرد. مردم شام از این کار او شکایت کردند و این کار آن‌ها باعث شد که ابن تیمیه به زندان بیفتد. در جمادی الاخر سال ۸۲۸ ق کتاب و کاغذ و دوات را از ابن تیمیه گرفته، او را از مطالعه نیز بازداشتند؛ زیرا ابن الاخنایی، قاضی القضاة مالکی، در قاهره کتابی را درباره رد نظر ابن تیمیه درباره مسئله زیارت

۱. همان، ص ۱۵۲.

۲. وهابیت؛ مبانی فکری کارنامه عملی، ص ۲۵.

۳. سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیای دین، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۰.

۵. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۳.

نوشت. این کتاب به دست ابن تیمیه رسید، ابن تیمیه ردیه‌ای با عنوان «الرد علی الاخنایی» نوشته و ابن الاخنایی را جاهل خواند. ابن الاخنایی به ملک ناصر شکایت کرد و او فرمان داد تا کتاب و دفتر را از ابن تیمیه بگیرند. ابن تیمیه در ۲۰ ذی‌قعدة همان سال در زندان قلعه دمشق، وفات کرد.^۱

د: ابن قَیم

در بین شاگردان ابن تیمیه، ابن قَیم، جایگاه مهمی دارد. نام و نسب وی، ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی حنبلی و به ابن قَیم جوزیه معروف است.

او در سال ۶۹۱ ق به دنیا آمد و در سال ۷۱۲ ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرده، در درس وی شرکت کرد. هر چند ابن قَیم شاگرد ابن تیمیه بود و از وی علم آموخت، اما در تمامی مسائل، مقلد کورکورانه استاد خود بود. از همین رو از اعتقادات ابن تیمیه، پشتیبانی و افکار و کتاب‌هایش را تأیید کرد. افزون بر آن، سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

ابن قَیم در زمان حیات استادش ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و همچنین با ابن تیمیه به زندان رفت ولی بعد از مرگ ابن تیمیه از زندان، آزاد شد. ابن قَیم به دلیل اعتقادات باطلش، سه بار به زندان رفت. نقل شده که یک بار به دلیل انکار زیارت قبر حضرت ابراهیم علیه السلام به زندان انداخته شد. ابن حجر می‌گوید: محبت ابن تیمیه به حدی بر او غلبه پیدا کرد که تمام اقوال وی را تأیید می‌کرد؛ بلکه در تمام موارد او را یاری می‌کرد و کتاب‌های ابن تیمیه را آماده و منتشر می‌ساخت.^۲

ه: محمد بن عبدالوهاب

در واقع، محمد بن عبدالوهاب را می‌توان احیاء‌کننده‌ی افکار غیر مثبت ابن تیمیه دانست. پس از شکل‌گیری پیوند محمد بن عبدالوهاب با آل سعود، محمد بن سعود

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. رک: علی اصغر رضوانی، وهابیان را بیشتر بشناسیم، صص ۲۲ و ۲۳.

برای تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به همسری وی درآورد. او در ابتدای کار، به کافر و مشرک بودن و ترور امیر عیینه حکم داد و سپس آل سعود را برای حمله به عیینه تشویق کرد که به سبب آن، تعداد زیادی کشته و خانه‌های شان غارت و ویران و به نوامیس شان هم تجاوز شد. این کار، در واقع، آغاز حرکت وهابیت برای یاری کردن توحید و مبارزه با شرک بود!^۱

شکل‌گیری وهابیت

تاریخ‌نویسان، آغاز شکل‌گیری وهابیت را از قدیم به محمد بن عبدالوهاب نسبت می‌دهند و در واقع، آغاز دعوت وهابیان نجد، همان شروع حرکت تبلیغی محمد بن عبدالوهاب بود. بخاری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «مردمانی از طرف مشرق زمین، خروج می‌کنند که قرآن می‌خوانند، ولی قرآن از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌کند. آنان از دین، خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از کمان، خارج می‌شود. نشانه آنان، تراشیدن سر است».^۲

قسطلانی می‌گوید: مقصود از طرف مشرق، شرق مدینه، یعنی همان سرزمین نجد و ما بعد آن است.^۳ زینی دحلان می‌گوید: برای رد وهابیان به رد وهابیت، نیازی نیست؛ بلکه در رد آنان همان قول پیامبر ﷺ کافی است که فرمود: نشانه آنان تراشیدن سر است؛ زیرا از بدعت‌گذاران، کسی به جز وهابی‌ها چنین نشانی ندارند.^۴

◁ بررسی شخصیت محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف، در سال ۱۱۱۵ ق در العیینه به دنیا آمد.^۵ از آن‌جا که پدر وی حنبلی مذهب و قاضی شهر عیینه بود، وی تحصیلاتش را نزد پدرش، آغاز و سپس برای طلب علم،

۱. ر.ک: سید محمود شکر الوسی، تاریخ نجد، ص ۷۰ به بعد.

۲. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب ۵۷.

۳. نگ: وهابیان را بیشتر بشناسیم، ص ۳۶.

۴. احمد زینی دحلان، فتنه الوهابیه، ص ۱۰.

۵. حسین بن غنم، روضه الافکار و الافهام، ص ۸۱.

به دیگر مکان‌ها مسافرت کرد.^۱ او ابتدا به مکه و پس از آن به مدینه رفت و چهار سال را در آنجا گذراند. در آن زمان هنوز مدینه مرکز اصلی دانش و بحث‌های اسلامی بود و استادان و شاگردان بسیاری را از بخش‌های مختلف جهان اسلام به خود جذب کرده بود. شیخ عبدالله بن ابراهیم نجدی و محمد حیاة السندی، از عالمان اهل حدیث، از جمله استادان او بودند.

ابن بشر می‌نویسد: در ابتدا تحصیل شیخ محمد بن عبدالوهاب در بلد عینه و نزد پدرش، عبدالوهاب بن سلیمان، که قاضی آن شهر بود، آغاز شد.^۲ محمد بن عبدالوهاب، از عینه به قصد سفر حج، به مکه و بعد از آن به مدینه رفت و مدتی در مدینه ماند و پس از آن به نجد، رفته و آماده سفر به بصره و سپس شام شد.^۳ در بصره با محمد المجموعی، آشنا شده و در درس وی، حاضر شد و در همان‌جا وی به اظهار عقاید خود پرداخت و دعوتش را علنی کرد، اما با اعتراض شدید مردم، رو به رو شده و از آنجا خارج شد. سپس وی از بصره به شام رفت.^۴ نکته قابل توجه این است که وی از همان ابتدا ماهیت گمراه شده و گمراه کننده خود را نشان داد و علمای مدینه و مکه گمراهی و گمراه‌کنندگی وی را احساس کردند. حتی پدرش عبدالوهاب که از علمای صالح عینه بود، احساس کرد که او گمراه است و وی را بسیار سرزنش می‌کرد و مردم را از شر او برحذر می‌داشت.^۵ برادرش، سلیمان بن عبدالوهاب نیز مخالف افکار و عقاید وی بود و کتابی در رد افکار او نوشت.^۶ شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیاة السندی از جمله مشایخی بودند که گمراهی را در محمد بن عبدالوهاب دریافته بودند و می‌گفتند: به زودی خداوند وی را گمراه و بندگان شقی را به دست وی گمراه‌تر می‌سازد و همین‌طور هم شد.^۷

۱. سید ابوالعلی التقوی، الوهابیه فی خدمه من، ص ۲۴.

۲. عبدالله بن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۳۶.

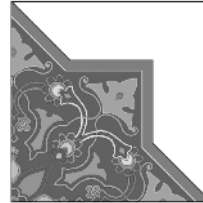
۳. همان، صص ۳۷ - ۳۵.

۴. همان، صص ۳۵ و ۳۶.

۵. رک: سید محسن امین، کشف الارتباب، ص ۳۳.

۶. برای اطلاع بیشتر، رک: سلیمان بن عبد الوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه.

۷. نگ: القرقره الوهابیه فی خدمه من، ص ۲۴.



محققان می گویند: عقیده وهابیت را محمد بن عبدالوهاب بنیان نهاد. او به مذهب حنبلی تمایل داشت و از همان ابتدا راه گمراهی را پیمود و حاضر نبود درباره افکار فاسد و الحادیش توضیحی بدهد و از آن، دست بردارد.^۱

هرچند نویسندگان هم مسلک او در صدد بودند تا فضایی شرک آلود را از زمان وی، ترسیم و بدین وسیله حرکت الحادی او را توجیه کنند؛ اما محمد بن عبدالوهاب برای آغاز کار و ترویج افکار فاسدش، دلیل و استدلالی نداشت. یک نویسنده وهابی در این باره می نویسد: بیشتر مسلمانان در ابتدای قرن دوازدهم هجری به شرک، آلوده شده و به سوی جاهلیت و نوعی ارتداد، رفته بودند. نور هدایت در نفوس آنان، خاموش شده بود و این نبود مگر به خاطر غلبه جهل و هوا و هوس های نفسانی و همچنین گمراهی که بر آنان، حاکم شده بود.

وی سپس مواردی را که از نظر خودش، مصداق شرک مسلمانان بوده، مطرح می کند. [این نویسنده سپس این گونه نتیجه می گیرد:] این ها همه از خروج مسلمانان از اسلام، حکایت می کند! مسلمانان، در آن زمان به غلو و شرکی بزرگ تر از غلو و شرک نصارا نسبت به مسیح، گرفتار شده بودند و... این نویسنده وهابی، فضای اعتقادی حاکم بر مسلمانان را بدتر از زمان پیش از ظهور اسلام، ترسیم و همه شهرهای مسلمانان را آلوده به شرک، کفر و الحاد و نیز همه مسلمانان را مشرک و کافر معرفی می کند. آیا ترسیم این فضای دهشتناک، برای توجیه جنایت های وهابیان، که بعدها صورت گرفت، نیست!؟

۱. تاریخ الوهابیین، ص ۵۱.

این، در حالی ست که آلوسی، پدر محمد بن عبدالوهاب را مردی عالم و جد وی را از علمای بزرگ نجد معرفی می کند و می گوید: اما شیخ محمد، به روش پدر و جدش نبود و تعصب شدیدی در سنت داشت.^۱ حال، سؤال این است چگونه پدر محمد بن عبدالوهاب و جدش و دیگر عالمان بزرگ مسلمان آن زمان این اوضاع، و مرتد، مشرک و کافر شدن مسلمانان را متوجه نشدند تا با آنها مبارزه کنند؟! و چرا با محمد بن عبدالوهاب، همکاری نکرده، حتی با او مبارزه می کردند؟

اگر محمد بن عبدالوهاب، روش پدر و جدش را ادامه می داد، در گذر تاریخ، خون هزاران مسلمان خداپرست موحد ریخته نمی شد. وی هویت مسلمانان قرون پیش و زمان خود را چنان زیر سؤال برد که گویی در سرزمین اسلام، اصلاً اسلامی نبوده و او به سان پیامبری برای هدایت قومی مشرک، ملحد، فاسق و کافر، مبعوث شده است. جالب اینکه او برای هدایت مردم به روش دیگری جز کشتار و غارت نمی اندیشید. مسلماً مسلمانان از تهمت هایی که وی و پیروانش به آنها نسبت می دهند، به دور هستند و علمای بزرگ اسلام، در گذر تاریخ، پرچم دار هدایت و صداقت بوده اند.

نتیجه مشرک دانستن مسلمانان، ریختن خون آنان و غارت اموالشان بود. ابن بشر می نویسد: نقل شده، روزی شیخ (محمد بن عبدالوهاب) در کنار حجره نبوی ﷺ مردمی را دید که به پیامبر ﷺ خطاب و به آن حضرت، استغاثه می کنند. در همین حال استادش، محمد حیاہ السندی وی را دید و نزد او آمده و گفت: «نظرت درباره این افراد چیست؟» شیخ گفت: «از فعل این ها براءت می جویم و کارهایی که انجام می دهند، باطل است.»^۲ این تفکر، در واقع، ادامه همان تفکر ابن تیمیه است. محمد بن اسماعیل در شرح قصیده ای می گوید: محمد بن عبدالوهاب را مانند شخصی یافتیم که مختصری از دین و شریعت، آگاه باشد، ولی هیچ، دقت نکرده و نزد کسی نرفته تا او را هدایت و بر علوم نافع، راهنمایی کند؛ بلکه بعضی از نوشته های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیّم را مطالعه و بدون تحقیق از آن، تقلید کرده است؛ با اینکه آن دو، تقلید را حرام می دانستند!^۳

۱. تاریخ نجد، ص ۱۱۴.

۲. عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱، ص ۳۶.

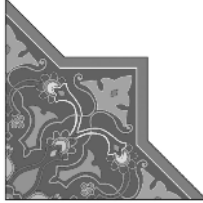
۳. کشف الارتباب، ص ۴۰.

◁ چگونگی دعوت محمد بن عبدالوهاب

دعوت علنی محمد بن عبدالوهاب بر پایه تفکر عجیب او، پس از وفات پدرش و در سال ۱۱۵۳ق شکل گرفت. پس از اینکه وی در حریمه به بیان عقاید خود - که با داعیه مبارزه با شرک، همراه بود - پرداخت، بیشتر مردم و علما کار او را انکار می کردند تا جایی که بین او و پدرش، نزاع لفظی و هم‌چنین بین او و مردم، نزاع در گرفت، اما وی پس از مرگ پدرش، دعوتش را آشکار کرد و توانست عده‌ای را دور خود جمع کند.^۱ احمد مصطفی ابوحاکمه می‌نویسد: محمد بن عبدالوهاب قبل از ظاهر ساختن بدعتش، مدتی در خانه ماند (حدود هشت ماه) و از مردم، دوری می‌کرد و دائماً به کتاب خواندن، مشغول بود. پس از گذشت مدتی، روزی از خانه خارج شد، در حالی که کتاب کوچکی در دستش بود؛ پس به میان مردم رفته، گفت: «در باره آنچه در این کتاب به آنها اشاره کرده‌ام، شهادت دهید؛ زیرا آنچه در اینجا نوشته شده است، حق است.»

مردی که اسمش علی بن ربیعہ بود، از جا برخاست (او از بزرگان بنی تمیم و از قبیله بنی سعد بود) و گفت: «ای محمد! تو در میان قومت، مرد شریفی هستی، پس چیزی نگو که حق نباشد، چون اگر بین مردم فتنه ایجاد شود، بعدها پشیمان خواهی شد.» محمد بن عبدالوهاب به وی گفت: «این کتاب را بگیر و بخوان؛ اگر در آن عیب و خللی یافتی مرا سرزنش کن.» آن مرد کتاب را گرفت و از اول تا آخر آن را خواند و سپس رو به ابن عبدالوهاب کرده و گفت: «این‌ها حرف‌های خوبی ست، اما چطور می‌خواهی به روش این کتاب، عمل کنی و آن را ترویج دهی؟» ابن عبدالوهاب گفت: «راهش، نصیحت و گفتار نیکو ست.» علی بن ربیعہ گفت: «با این روش نمی‌شود.» ابن عبدالوهاب گفت: «با شمشیر می‌شود!» علی بن ربیعہ گفت: «چگونه شخصی را که از این مسئله پیروی نکند، باید کشت؟»

۱. همان، ص ۳۷.



ابن عبدالوهاب گفت: «چون مشرک و کافر است!» سپس علی بن ربیعہ گفت: «تو این روش را می‌پسندی و نظرت این گونه است؟» ابن عبدالوهاب گفت: «بله، اعتقاد من این است.» پس از اتمام جلسه و پراکنده شدن مردم، پسر عموی شیخ، عبدالله بن حسین، نزد شیخ رفته، به او گفت: «حرف‌هایی که مردم درباره تو و اعتقادات و مذهب می‌گویند، درست است؟» شیخ گفت: «بله». عبدالله گفت: «به خدا قسم، کسی پیرو این اعتقادات نمی‌شود. اگر احدی از بنی سنان را به این عقیده دعوت کنی، سرت را از بدنت جدا می‌کنم.» سپس بین آن‌ها مشاجره‌ای سخت در گرفت و عبدالله با شمشیر، ضربه‌ای به دست شیخ زد و دیگر پسر عموها از درگیری بیشتر جلوگیری کردند و بدین ترتیب بین قبایل بنی تمیم، فتنه‌ای پدید آمد.^۱

اعتقادات محمد بن عبدالوهاب، به گونه‌ای بود که هر جا آن‌ها را مطرح می‌کرد، با مقاومت و مقابله مردم رو به رو می‌شد. وی فریادخواهی از پیامبر ﷺ را انکار کرد و پس از آن به شام و احساء و سپس به حریمله رفت.^۲ در حریمله رؤسای قبایل، قصد کشتن وی را داشتند و او که از قضیه، اطلاع یافته بود، فرار کرد و پس از حریمله به عینہ رفت. می‌توان به نوعی، شروع رونق کار محمد بن عبدالوهاب را در عینہ دانست. در آن‌جا او با حاکم وقت، یعنی عثمان بن حمد بن معمر ملاقات کرد. عثمان وی را پذیرفت و او را تکریم کرد و عمه‌اش، جوهره، دختر عبدالله بن محمد بن حمد بن عبدالله را به همسری وی درآورد.^۳ محمد بن عبدالوهاب، توحید (مورد نظر خود) را به عثمان آموخت و به او قول پیروزی بزرگی را داد و گفت: «من امیدوارم که تو به کمک لا اله الا الله پیروز شده و و اعراب آن را مالک نجد شوی».

۱. رک: دکتر مصطفی ابو حاکمه، لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب، ص ۲۸.

۲. تاریخ نجد، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳. رک: عنوان المجد فی التاریخ النجد، ج ۱، ص ۳۸.

او در آنجا دعوت خود را آشکار ساخت و عده‌ای از مردم عینه پیروی شدند.^۱ ابن بشر می‌نویسد: محمد بن عبدالوهاب در آنجا درختانی را که مردم، آن‌ها را محترم می‌داشتند، قطع کرد و سپس خواست تا به تخریب قبه قبر زید بن خطاب پردازد و به عثمان گفت: «اجازه بده تا این قبر را که به باطل، بنا شده و به سبب آن، مردم، گمراه می‌شوند، خراب کنم.» عثمان گفت: «خراب کن.» شیخ گفت: «می‌ترسم که اهل جیله اجازه ندهند، مگر اینکه تو هم به همراه من بیایی.» عثمان به همراه ششصد نفر نیرو و محمد بن عبدالوهاب، برای تخریب قبر به آنجا رفت، اما آن‌ها با مقاومت مردم روبه‌رو شدند. اما به هر حال، محمد بن عبدالوهاب بدون هیچ واژه‌ای! آن را خراب کرد. مردم آنجا منتظر بودند که محمد بن عبدالوهاب به سبب تخریب این قبه به بلایی دچار شود، اما فردا صبح همه وی را سالم دیدند.^۲ فتوا دادن برای سنگسار کردن یک زن، باعث شهرت بیشتر محمد بن عبدالوهاب شد و وی سرمست از موقعیت پیش آمده، هم‌چنان پیش می‌رفت.^۳

بعد از مشهور شدن محمد بن عبدالوهاب، این خبر به سلیمان بن محمد، رئیس منطقه احساء و بنی خالد رسید. سلیمان، نامه‌ای به عثمان نوشت و در آن نامه، او را تهدید کرد که یا محمد بن عبدالوهاب را بکشد و یا او را از آنجا اخراج کند و در غیر این صورت باید خراج سنگینی را به احساء پرداخت کند. وقتی مالیات شهر عینه سنگین شد، عثمان به نزد محمد بن عبدالوهاب آمده، و مسئله را با وی در میان گذاشت، ابن عبدالوهاب به او گفت که این، امتحان الهی است و در صورت صبر، پیروزی حاصل می‌شود و به هر ترتیب، عثمان را قانع کرد. اما پس از اینکه عثمان در فشار دوباره قرار گرفت، به محمد بن عبدالوهاب گفت که توان مقابله با سلیمان را ندارد و در هر حال، محمد بن عبدالوهاب، از عینه خارج شد.^۴

◀ ارتباط با آل سعود

بعد از خروج محمد بن عبدالوهاب از عینه، او به درعیه و به خانه عبدالله بن سویلم رفت. عبدالرحمن از حضور شیخ در آنجا ترسید، اما شیخ وی را آرام کرد و

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. رک: کیف کان ظهور الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۴۶ (نویسنده: ناشناس) و عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱، ص ۳۹.

۴. عنوان المجد فی تارى النجد، صص ۳۹ - ۵۰.

گفت: «سيعمل الله لنا و لكم فرجاً و مخرجاً». ابن سويلم تصميم گرفت محمد بن سعود را از اين مسئله آگاه کند تا به نوعی به شيخ، کمک کرده باشد، اما ترسيد و لذا مسئله را به زن محمد بن سعود خبر داد. وی که زنی زیرک بود، موضوع را به همسرش اطلاع داد و به او گوشزد کرد که وجود شيخ را غنيمت شمرده، از آن بهره برداری کند و بدین وسیله ملاقاتی بين محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود صورت گرفت و هر دو به هم ديگر، قول همکاري داده، برای هم، آرزوی موفقیت کردند.^۱ این مقطع، نقطه اوج کار محمد بن عبدالوهاب بود. در واقع، نتیجه هم پیمان شدن وی با آل سعود، از آن زمان تاکنون به نفع آن دو و به ضرر مسلمانان بوده است.

آلوسی در این باره می نویسد: «ملاقاتی بين شيخ و محمد بن سعود، صورت گرفت. شيخ به ابن سعود گفت: «من تو را به عزت و بهره برداری و غلبه بر تمام بلاد و نجد بشارت می دهم.»^۲ محمد بن سعود برای کمک به او دو شرط تعیین کرد: ۱. شيخ همیشه با او همراهی کند و ديگران را بر او ترجیح ندهد؛ ۲. شيخ، مانع گرفتن خراج و مالیات از اهل درعیه نشود. شيخ نیز پذیرفت و برای هر دو شرط، توجیهی ساخت تا آن دو مسئله را موجه جلوه دهد.^۳

ایوب صبری در این باره می گوید: محمد بن عبدالوهاب با منطق غلط خود نزد امیر درعیه (عبدالعزيز) رفت و وی را برای تسلط بر حرمین شریفین و حمله به آن دو مکان، تحریک کرد و از آن جایی که عبدالعزيز، در پی کسب قدرت بود، این روش محمد بن عبدالوهاب را قبول کرده، پیرو مذهب وی شد و تمام توجه خود را برای تسلط بر بغداد و سپس بر مکه مکرمه به کار برد.^۴ پس عبدالعزيز نیز پرده از اندیشه خود برداشت و اعلام کرد که با همکاري مذهبی محمد بن عبدالوهاب به این آرزو جامه عمل خواهد پوشاند. آن گاه برای انتشار عقاید محمد بن عبدالوهاب، به بزرگان

۱. کیف کان ظهور الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. تاریخ نجد، ص ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. رک: تاریخ الوهابیین، ص ۵۳.

قبایل بادیه‌نشین روی آورد و آن‌ها را به طرف خود خواند و با مخالفان، به شدت برخورد می‌کرد. عبدالعزیز به سبب شجاعتی که به تحریک محمد بن عبدالوهاب برایش حاصل شده بود، به گردآوری نیرو پرداخت و برای این کار مردم صحرای نجد و بادیه نشینان درعیه را آماده‌ترین افراد برای اطاعت خود و جان‌فشانی در راه اهدافش دید؛ از همین رو در جلسه‌ای سرّی، اهداف خود را برای شیوخ قبایل بیان کرد. وی در آن جلسه در سخنران رسمی خود، این چنین گفت: «من، اینک صاحب لشکری هستم که می‌توانم آرزوهایم را مطرح کنم. هدف من از گردآوری لشکر این است که دارالخلافة خود را با نیرویی مقتدر، حرکت دهم و همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود در آورم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم و سپس بغداد را با همه توابعش به دست آورم و برای تحقق این امر مهم، ناگزیرم که علمای اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت نبویه و شریعت محمدیه هستند، از روی زمین بردارم و به عبارت دیگر، مشرکانی را که خود را به عنوان علمای اهل سنت می‌دانند، از دم شمشیر بگذرانم؛ به ویژه علمای سرشناس آنان را که ممکن است سدّ راه‌مان شوند.»^۱

شیوخ قبایل، عبدالعزیز را تأیید و از او به سبب حسن تدبیرش، تقدیر کردند و به او گفتند که ما فرمان‌بردار تو هستیم.^۲ بدین وسیله آل سعود به تاخت و تاز در منطقه پرداخت. آنها ابتدا بر منطقه نجد و سپس با نبردها و خون‌ریزی‌های فراوان بر سواحل خلیج فارس و تمامی منطقه حجاز (مکه و مدینه) سلطه پیدا کردند.^۳

دعوت وهابی‌ها دو مرحله دارد: الف. دوره ۷۵ ساله که تا سال ۱۲۳۵ ق طول کشید و در این مدت، خاندان سعود، حکومت کردند و با نابود شدن دولت نجد به دست ابراهیم پاشای عثمانی و کشته شدن عبدالله بن سعود در استانبول،^۴ خاندان یاد

۱. همان، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. محمد حسین قریب گرکانی، تاریخ الوهابیه، مجله هفت آسمان، ش ۳-۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۲۷ و مهدی فرمانیان، فرق‌تسنن، ص ۶۳۷.

۴. کشته شدن عبدالله، پس از اعتراض شدید مردم منطقه به قتل و غارت آل سعود، پیش آمد.

شده، از قدرت، کنار رفتند. پس از آن، آن‌ها نزدیک به هشتاد سال را در انزوا گذراندند؛ ب. مرحله دوم دعوت که با فعالیت عبدالعزیز بن عبدالرحمن در سال ۱۳۱۹ ق آغاز شد.^۱

◀ جنایات وهابیت

وهابیان، خود را تافته جدا بافته از دیگر انسان‌ها به حساب می‌آورند. آن‌ها بر این باوراند که تنها خودشان اهل نجات هستند و مسلمانان دیگر یا باید وهابی شوند و اعتقاد آن‌ها را بپذیرند، یا باید از بین بروند. به همین دلیل، از زمان شکل‌گیری این فرقه، مسلمانان زیادی به اتهام شرک و کفر و... کشته شده‌اند و خون هزاران مسلمان بی‌گناه بر زمین ریخته شده است، تا جایی که وهابیون، معتقداند، این کار را (یعنی کشتن مسلمانان) به خاطر خدا انجام داده‌اند و برای رفتن به بهشت شایسته هستند! در اینجا به چندین مورد از جنایاتی که وهابیان در گذر تاریخ انجام داده‌اند، اشاره می‌کنیم:

◀ کشتار شیعیان کربلا

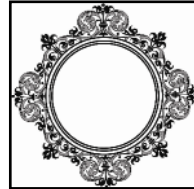
عثمان بن بشر نجدی، نویسنده وهابی در این باره می‌گوید: وقتی سال ۱۲۱۶ ق آغاز شد، در آن سال سعود با لشکر پیروز و اسب‌های آزاد مشهور، از اطراف نجد و حوالی آن و جنوب حجاز و دیگر مکان‌ها به قصد تصرف سرزمین کربلا حرکت کرده، بر اهالی این شهر هجوم آوردند، و بیشتر اهالی آن را در بازارها و خانه‌ها کشته، گنبدی را که بر روی قبر حضرت حسین علیه السلام بود، خراب کردند و آنچه در ضریح و حوالی آن بود، غارت کرده، و چیزهایی را که با زمرد و یاقوت و جواهرات، زینت شده بود و دیگر چیزهایی را که قابل شمارش نیست، همه را به همراه بردند. آن‌ها در آنجا زیاد درنگ نکرده و حدود ظهر با تمامی اموالی که برداشته بودند، آنجا را ترک کردند، در حالی که حدود دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشتند.^۲

۱. تاریخ الوهابیه، ۶۳۸.

۲. عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱، ص ۲۵۷.

◁ تخریب قبور مکه

ابن بشر در ادامه می‌نویسد: آن‌گاه سعود و همراهانش از عتیق، حرکت کرده، به مغاسل رفتند و از آن‌جا برای عمره احرام بستند. سعود، به مکه وارد شد و بر آن سرزمین، مسلط شد و به اهالی آن امان داد. وقتی که طواف و سعی آن‌ها تمام شد سعود، افراد زیادی را به اطراف فرستاد تا هر چه گنبد بر روی قبرها بود، خراب کنند. آن‌ها در حدود بیست روز از صبح تا شب، بقعه‌ها را خراب و همه را با خاک، یکسان کردند.^۱



◁ کشتار مردم طائف

علامه بغدادی، جمیل صدقی زهاوی می‌نویسد:

از بزرگ‌ترین کارهای زشت وهابیان - همان پیروان محمد بن عبدالوهاب - این بود که هنگام وارد شدن به شهر طائف، مردم را کشته و به کوچک و بزرگ، رحم نکردند و همگی را به‌طور یکسان از دم تیغ شمشیر و نیزه گذراندند و حتی طفل‌های شیرخوار را بر سینه‌های مادران‌شان، سر می‌بریدند. همچنین عده‌ای را که به فراگیری مشغول قرآن بودند نیز کشتند. آن‌ها وقتی همه افرادی را که درون خانه بودند، به بیرون و به کاروان‌سراها و مساجد بردند، همه را کشتند؛ و حتی کسانی را که در مساجد، در حال رکوع و سجود بودند نیز کشتند، به حدی که به جز بیست و چند نفر از اهالی آن شهر، دیگر کسی باقی نماند.... و چگونگی کشتن این‌طور بود که در روز اول عده‌ای را کشتند و در روز دوم و سوم، با مکر و فریب، به گروهی امان دادند و چون به نزد آن‌ها رفتند، اسلحه‌ها را از آن‌ها گرفته و همگی را کشتند.

۱. همان، ص ۲۶۳.

و عده‌ای دیگر را تا رفتن به وادی «وَجَّ»، امان داده و آنگاه در سرما، مردها و زن‌های مسلمان را برهنه و بدون هیچ لباسی، رها کرده و اموال و پول‌های نقد و اثاث منزل آنان را به غارت بردند. حتی کتاب‌ها را در روی زمین و کوچه و بازار ریخته بودند که بادها آن‌ها را ورق ورق می‌کرد؛ کتاب‌هایی که در بین‌شان قرآن‌ها و نسخه‌هایی از کتاب‌های بخاری و مسلم و بقیه کتاب‌های حدیث و فقه و دیگر علوم، وجود داشت که به هزاران عدد می‌رسید. این کتاب‌ها تا چند روز روی زمین بود و آنان بر روی کتاب‌ها راه می‌رفتند و کسی جرأت نداشت ورقه‌ای از آن‌ها را از زیر پا بردارد. سپس خانه‌ها را خراب و با خاک، یکسان کردند. و این عمل دردناک را در سال ۱۲۱۷ق انجام دادند.^۱

◀ کشتار حجاج ایرانی در سال ۱۳۶۶ ش

از دیگر جنایات هولناک آل سعود وهابی، کشتن زائران بی‌گناه در مراسم حج ابراهیمی بود که شرح این ماجرا همراه با اسامی کشته شدگان و دیگر مسایل پیرامون آن در کتاب‌های مختلف آمده است. افزون بر آن، وهابیان در طول تاریخ خود، جنایات بزرگ دیگری نیز انجام داده‌اند که نقل آن‌ها زمان زیادی می‌طلبد.

امروزه نیز در کشورهایی چون عراق، پاکستان و حتی در ایران، کشتار مسلمانان مظلوم و بی‌گناه را نمی‌بینیم که همه روزه در گوشه و کنار، خبر آن‌ها شنیده می‌شود. و به سبب انفجار یا عملیات انتحاری یا... عده‌ای از مردم بی‌گناه که زنان و کودکان نیز در بین آن‌ها دیده می‌شوند، به خاک و خون، کشیده می‌شوند. در یک کلام می‌توان گفت، از دیدگاه وهابیان، هر کس را که وهابی نیست باید کشت، هر چند که او مسلمان واقعی، پیرو دین مبین اسلام، موحد و یکتاپرست باشد و وهابیان، این مسئله را در عمل، ثابت کرده‌اند.

۱. جمیل صدقی الزهاوی، الفجر الصادق فی الرد علی الفرقه الوهابیه المارقه، صص ۱۹ و ۲۰. و نیز بنگرید: وهابیان را بهتر بشناسیم، ص ۳۱.

۲. برای اطلاع بیشتر، رک: سیدحسن میردامادی، جنایت وهابیت.

◀ عقاید وهابیت

فضای حاکم بر اعتقادات وهابیون، دهشت‌انگیز است و اعتقادات وهابیان با سایر مسلمانان، متفاوت است که در ادامه به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

الف - تشبیه و تجسیم ذات مقدس خداوند

در ابتدا باید گفت، صفات خداوند، مخصوص ذات مقدس اوست و تشبیه خداوند به هیچ چیزی، روا نیست. قرآن در این باره می‌فرماید ﴿لیس کمثله شیء﴾؛ هیچ چیز مثل خدا نیست.^۱ پس خداوند، نه جسم است و نه شبیه به چیزی است اما با این حال، وهابیان، معتقداند که خداوند متعال، جسمی با حد و مرز دارد! چهره و دو چشم و دهان و دندان دارد؛ دو دست دارد دارای کف و انگشت کوچک و شست و... است! پهلوی و دو ساق و دو پا و دو قدم دارد و بر عرش، نشسته است و از مکانی به مکان دیگر، جابه‌جا می‌شود و در نیمه دوم شب، به آسمان دنیا فرود می‌آید و...!^۲

ب - بی‌احترامی به پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنی با آن‌ها

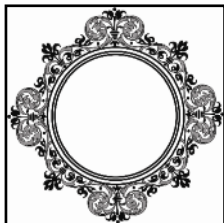
حسن بن علی السقاف شافعی که از جمله علمای شافعی اهل سنت است، در این باره می‌گوید: «این موضوع، از مشکلاتی است که خیلی دیر در مان می‌شود و کمتر کسی است که از برنامه‌های وهابیت در این زمینه آگاه باشد. بنای این مسئله از بناهایی است که در آن، با شیعه و دیگر وابستگان به اهل بیت، می‌ستیزند و بر مبنای همین دیدگاه است که وهابیان، کتاب‌هایی را منتشر می‌سازند که در آن، چهره پیروان مکتب اهل بیت را با هر رنگ و زبانی، مخدوش و انواع مختلف تهمت‌ها و افتراها را بر ایشان وارد می‌کنند و رشته تقریب میان مذاهب اسلامی را که در جهان امروز میلیون‌ها مسلمان به آن وابسته‌اند، از هم می‌گسلند، تا آن‌جا که بسیاری از اهل سنت از اظهار محبت به اهل بیت علیهم‌السلام و در پیش گرفتن شعار آن‌ها و چنگ زدن به دامان ایشان و ذکر فراوان سرور ما علی علیه‌السلام و برتری دادن او بر دیگر صحابه هراسان‌اند که مبادا به تشیع و رفض، متهم شوند.»^۳

۱. شورا: ۱۱.

۲. حسن بن علی السقاف، السلیفه الوهابیه، ص ۸۲. ابن تیمیه و ابن قیم در برخی از تألیفاتشان، از نظریه تجسیم، دفاع می‌کنند.

۳. همان، ص ۸۷.

این عالم شافعی به این نکته اشاره کرده است که مهم ترین دلیل در ناصبی بودن این جماعت، یعنی وهابیت و کینه توزی آن‌ها به خاندان ارجمند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، طعن ابن تیمیه - پیشوای وهابیان که اصول این آیین را برای آن‌ها سامان دهی کرد - نسبت به سرور ما علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بانو فاطمه صدیقه، دختر سرور ما پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این طعن در کتاب‌ها و نوشته‌های ابن تیمیه و به ویژه کتاب «منهاج السنه» آمده است و به همین دلیل، ابن حجر عسقلانی، نگارنده کتاب فتح الباری، در کتابش، «الدرر الكامنه فی اعیان المائه الثامنة» در شرح حال ابن تیمیه می گوید: «برخی از آن‌ها ابن تیمیه را به سبب سخنان وی درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به نفاق، نسبت می دهند و ابن تیمیه را منافق می دانند.»



ابن تیمیه این حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که فرمود: «هر کس که من سرور اویم، علی، سرور اوست»، زیر سؤال برده و صحیح نمی دانست؛ در حالی که این حدیث، متواتر است و یکی از کسانی که به تواتر آن تصریح دارد، ذهبی ست که در کتاب «سیر اعلام النبلاء» به آن اشاره کرده است.^۱

جالب اینکه البانی نیز در کتاب صحیحہ خود به درستی این حدیث، اعتراف و ادعای ابن تیمیه را رد می کند. وی در این باره می گوید: «به راستی، شگفت انگیز است که ابن تیمیه جرأت کرده این حدیث را انکار کند من نمی دانم چرا او این حدیث را دروغ انگاشته؟ پس دلیلی نمی تواند داشته باشد مگر شتاب زدگی و زیاده روی در رد شیعه».^۲

۱. همان، صص ۹۱ - ۹۲.

۲. همان (به نقل از صحیحة البانی، ج ۵، ص ۲۶۳).

ج) توحید و شرک

«توحید» واژه مقدسی ست که از فطرت پاک، نشأت گرفته و افزون بر مذاهب اسلامی، همه ادیان الهی را به هم پیوند می‌دهد. توحید، به معنای یگانه شمردن خداوند در آفرینش، تشریح و تدبیر جهانیان است. بدون شک، اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم نیز به این هدف اساسی انبیا اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾؛ و ما در میان هر امتی رسولی را برانگیختیم که به مردم بگوید، خدا را اطاعت کنید.^۱

با این توصیفات، باید گفت، مسئله توحید و شرک از جمله مسائلی ست که تمام مسلمانان، درباره آن، هم نظر بوده، درباره اصول آن، هیچ اختلافی ندارند. مسلمانان، موحد بوده و خداوند را یکتا می‌دانند و وجود و نظیر را برای ذات خدا، نفی کرده و خداوند را موثر و فاعل حقیقی می‌دانند و به معبودی جز او باور ندارند.^۲

شیعه نیز مانند سایر مذاهب اسلامی، توحید را یکی از اصول دینی خود می‌داند. مرحوم کاشف الغطاء در این باره می‌فرماید: «از نظر شیعه بنا بر حکم عقل، بر هر عاقلی لازم است که نسبت به آفریدگارش، علم و شناخت پیدا کند و خداوند را در الوهیت، یگانه بداند و برای خداوند، در ربوبیتش، هیچ شریکی را قرار ندهد و یقین حاصل کند که خداوند، در خلقت و رزق و مرگ و حیات و به وجود آوردن و از بین بردن، مستقل است و در نزد شیعه غیر از خداوند، هیچ تأثیرگذار دیگری وجود ندارد. پس کسی که معتقد باشد، رزق یا خلق یا مرگ یا زندگی، برای غیر خداست، کافر و مشرک و از اسلام، خارج است. هم‌چنین از نظر شیعه واجب است که طاعت و عبادت فقط برای خداوند باشد. بنابراین اگر برخی همراه با خدا یا به غیر از خدا، چیز دیگری را پرستش کنند [و یا حتی اگر] برای نزدیکی به خداوند، به چیز دیگری [مستقل از خداوند] تقرّب جویند، کافر شمرده می‌شوند.»^۳

این، در حالی ست که وهابیان، نه تنها درباره شیعه که درباره همه مسلمانان، بر

۱. نحل: ۳۶.

۲. رک: جعفر سبحانی، التوحید و الشرك فی القرآن الکریم، ص ۱۵.

۳. رک: محمدحسین کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، ص ۲۱۹.

این باوراند که آنها توحید را اشتباه تفسیر کرده‌اند و فهم آنها درباره توحید، با واقع، منطبق نبوده و آنها را از حقیقت شرک، خارج نمی‌سازد. همه مسلمانان به آنچه فهمیده‌اند، عمل می‌کنند و بدین ترتیب، تمام مسلمانان، مشرک‌اند؛ هرچند که نمی‌دانند و نمی‌فهمند. پس، از نظر وهابیان، انسان به مجرد گفتن شهادتین، موحد نیست. گفتن شهادتین و یا گفتن «الله هو الخالق الرازق وحده لا شریک له و انه لایرزق الا هو و لایدبر الامر الا هو و ان جمیع السماوات و الارض و من فیهن و الارضین السبع و من فیها کلهم عبید و تحت تصرفه» و... به هیچ وجه، مفید نیست و نه انسان را موحد می‌کند و نه مسلم؛ همان‌طور که ایمان به اینکه پیامبر ﷺ «لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا» بود هم فایده‌ای ندارد.^۱

وهابیان، غیر خود را مشرک می‌دانند؛ هرچند کلمه توحید را بگویند، نماز خوانده و روزه بگیرند، حج واجب به‌جا آورده و قربانی کنند و ثواب و عقاب را قبول داشته باشند. پس از نظر آنان، مشرک، دو نوع است:

- ۱- مشرکی که کلمه توحید را نمی‌گوید و نماز و روزه و حج و قربانی را به‌جا نمی‌آورد و به ثواب و عقاب، معتقد نیست.
- ۲- مشرکی که کلمه توحید را می‌گوید، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج به جای آورده و قربانی می‌کند.

وهابیون می‌گویند، فهم علمای بلاد مختلف از توحید به اندازه اقرار مشرکان است. آنها می‌گویند، اهل مصر، کافراند؛ چون احمد البدوی را عبادت می‌کنند! اهل عراق و اطراف آن مثل عمان و ... کافراند؛ چون گیلانی (عبدالقادر) را عبادت می‌کنند؛ اهل شام، کافراند؛ چون ابن عربی را عبادت می‌کنند و هم چنین اهل نجد و حجاز و یمن نیز تا قبل از دعوت وهابیت، کافر بودند.^۲

به هر حال، وهابیان با دیدگاه خاصی که درباره میزان توحید و شرک دارند، بسیاری از اعمال مسلمانان مانند، تبرک، یاری خواستن از اولیای الهی و... را شرک

۱. محمد جواد مغنیه، هذه هی الوهابیة، ص ۱۴۰.

۲. جمیل حلیم، جلاء الضلام فی الرد علی الوهابیة التي ظلمت العوام، ص ۵.

می‌دانند و عاملان آن را مشرک خوانده، به سبب آن، ریختن خون‌شان و تاراج اموال‌شان را حلال می‌شمرند. آن‌ها تا آن‌جا پیش رفته‌اند که قربانی مسلمانان را حرام می‌دانند؛ ولی در مقابل، مسلمانان جهان با مبانی خاصی که از عقل، قرآن و روایات معتبر، کسب کرده‌اند، این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته‌اند بلکه مستحب و در جهت توحید می‌دانند.

وهابیت، با پیروی از ابن تیمیه، صدا زدن و خواندن انسان‌های صالح و یاری خواستن از آنان را شرک می‌دانند و دلیل‌شان این است که خداوند در قرآن کریم، درخواست مشرکان از بت‌ها را شرک نامیده است!

◀ سخنان بزرگان وهابیت درباره شرک

ابن تیمیه در این باره چنین می‌گوید: «از اقسام شرک، آن است که کسی، به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، به من کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن، و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آنها قدرت دارد.»^۱ او در جایی دیگر، این درخواست را شرک صریح دانسته و می‌گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند و اگر توبه نکرد، کشتنش واجب می‌شود.»^۲ محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «توحیدی که مشرکان زمان ما آن را انکار و بدان، عمل می‌کنند، توحید عبادی ست و حال آن‌که اقرار به توحید ربوبی، آن‌ها را در اسلام، داخل نمی‌کند؛ هر چند از ملائکه و اولیا، شفاعت بخواهند و چون به واسطه آنان به خدا تقرّب می‌جویند، ریختن خون‌شان و غارت اموال‌شان، حلال است.»^۳

محمد بن عبدالوهاب، مسلمانانی را که به انبیا و اولیا متوسّل می‌شوند، بدتر از مشرکان زمان جاهلیت قلمداد می‌کند و می‌گوید: «بدان! شرک در عصر جاهلیت

۱. وهابیان را بهتر بشناسیم، ص ۲۸ (به نقل از: محمد بن عبدالوهاب، الهدیة السنیه، ص ۴۰).

۲. ابن تیمیه، زیارة القبور، ص ۱۷.

۳. محمد بن عبدالوهاب، کشف الشبهات، صص ۸ - ۷.

بدتر از شرک زمان ما نبوده است به دو دلیل، اولاً: مشرکان عصر جاهلیت در حال راحتی، بت پرست بودند و ملائکه و بت‌ها را می‌خواندند و عبادت می‌کردند و در مواقع سختی فقط خدای یکتا را صدا می‌زدند؛ اما مشرکان زمان ما، چه در سختی و چه در راحتی، همواره به اولیا و انبیا متوسل می‌شوند. ثانیاً: مشرکان آن زمان، مقربین عند الله را صدا می‌زدند؛ ولی مشرکان زمان ما کسانی را که از آن‌ها فجور حکایت شده، صدا می‌زنند.^۱

بن باز - مفتی وهابیان - هم در این باره چنین می‌گوید: «بی‌شک کسانی که به پیامبر ﷺ یا غیر او از اولیا، انبیای الهی، ملائکه یا جن، پناه می‌برند و معتقداند که آنان دعای‌شان را شنیده و حاجات‌شان را برآورده می‌کنند، این اعتقادات انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ، منقطع شده است؛ خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر و ملائکه و جن از ما غائب و به شئون خود، مشغول‌اند.»^۲ او در جای دیگر، فریادخواهان از غیر خدا را مشرک و کافر می‌داند.^۳

◀ نقد دیدگاه وهابیت درباره شرک

همه مسلمانان، معتقداند که فریادخواهی از ارواح اولیای الهی و کمک گرفتن از آن‌ها جایز است؛ بلکه آن را راجح و در جهت توحید می‌دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام کمک خواسته و از آن‌ها مدد می‌جویند، به این خاطر نیست که آنان را در تأثیر، مستقل دانسته و از آن‌ها حاجت و کمک می‌خواهند؛ بلکه از آن جهت است که اولیای الهی، مقرب درگاه الهی و مظهر صفات جمال و کمال خداوند هستند و به اذن و اراده الهی در این عالم، تصرف می‌کنند.

۱. همان، صص ۱۷ - ۱۶.

۲. وهابیان را بیشتر بشناسیم، ص ۷۴ (به نقل از: ابن باز، مجموع فتاوی).

۳. عبدالعزیز بن باز، فتاوی مهمه لموم الامه، ص ۹۵.



وهایان، برخلاف جمیع مسلمانان، این مسئله را شدیداً تحریم کرده‌اند؛ بلکه آن را از شرک جاهلیت بزرگ‌تر می‌دانند. به طور مثال، ابن تیمیه، کمک خواستن از پیامبر خدا ﷺ یا هر نبی و انسان صالحی را شرک دانسته و برای این افراد، حکم اعدام، صادر کرده، ریختن خون ایشان را جایز می‌شمارد. او می‌گوید: «هرگاه شخصی به کنار قبر پیامبری یا انسان صالحی بیاید و حاجت خود را مانند شفای مریض یا ادای قرض و غیره از او بخواهد، مشرک شده و این کار او شرک صریح است؛ از همین رو باید توبه کند و اگر توبه نکند، باید کشته شود!»^۱ ظاهراً ایشان از صدر اسلام تا به امروز، از سیره مسلمانان در توسل به قبر شریف پیامبر ﷺ و اولیای الهی و افراد مورد توجه طوایف مسلمانان، اطلاع نداشته و یا این تفکر و نظریات را بدون توجه به سیره مسلمانان مطرح کرده است. برخی از موارد توسل در سیره مسلمانان عبارت‌اند از:

- توسل یکی از مسلمانان به قبر پیامبر خدا ﷺ برای رفع گرفتاریش، با راهنمایی عثمان بن حنیف صحابی.^۲

- توسل مردم مدینه به قبر پیامبر ﷺ برای نزول باران، به امر و اشاره عایشه.^۳

- توسل یکی از صحابه به قبر پیامبر ﷺ در زمان خلیفه دوم.^۴ برخی آیات قرآن که وهابیت برای حرمت توسل به پیامبر و ... به آن‌ها تمسک جسته‌اند:

۱- ﴿وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ همانا مساجد از آن خداوند است، پس با خدا دیگری را نخوانید.^۵

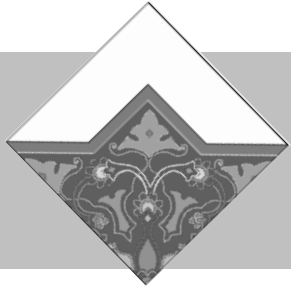
۱. زیارة القبور، ص ۱۵۶.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹، و سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶.

۴. ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۷ و سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۲۲۱.

۵. جن: ۱۸.



۲- ﴿قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُوْنَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيْلًا﴾؛ بگو کسانی را که به جای او [معبود خود] می پندارید، بخوانید، آن‌ها نمی توانند از شما زیان را دفع کنند و نمی توانند [بلایی را از شما] بگردانند.^۱

۳- ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾؛ و جز خدا، چیزی را مخواه که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی.^۲

۴- ﴿وَمَنْ اضْلَلَّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ الْيَوْمَ الْقِيَامَةَ﴾؛ چه کسی گمراه تر از کسی ست که معبودی غیر از خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید.^۳

۵- ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُوْنَ لَهُمْ بَشِيْءًا﴾؛ دعوت حق، از آن اوست و کسانی غیر خدا را که مشرکان می خوانند، هرگز به دعوت آن‌ها پاسخ نمی گویند.^۴ عجیب است که وهابیان، با کمال وقاحت، این گونه آیات را درباره مسلمانانی می دانند که اعتقادشان درباره انبیا و صالحان، چیزی جز این نیست که آنان، بندگان مقرب خدا هستند و دعاهایشان مستجاب می شود و به اذن خداوند می توانند به حاجت انسان نیازمند، پاسخ دهند. لذا وهابیان با استناد به این آیات، مسلمانان را مشرک می دانند.

نقد: در پاسخ به این ادعای باطل (مشرک دانستن توسل به انبیا و اولیا) باید گفت:

اولاً: مصادیق این آیات، مشرکان هستند؛ زیرا به ربوبیت بت‌ها اعتقاد دارند و این که بت‌ها بدون اذن خداوند می توانند به یاری کسی بشتابند و به طور مستقل، مشکلات را برطرف و یا تغییری در آن‌ها ایجاد کنند. این عقیده، کجا و عقیده مسلمانان کجا؟ مسلمانان موحد، انبیا و انسان‌های صالح را بندگان برجسته خداوند می دانند و نیز معتقد هستند که آن‌ها از دستور خداوند، سرپیچی نمی کنند و هر آنچه که خدا فرمان دهد، انجام می دهند.

۱. اسراء: ۵۶.

۲. یونس: ۱۰۶.

۳. احقاف: ۵.

۴. رعد: ۱۴.

ثانیاً: دعا در این آیات، به معنای ندا نیست؛ بلکه نوع خاصی از دعاست که به معنای عبادت است. شاهد بر این مطلب، آن است که خداوند، بین دعا به معنای ندا و به معنای عبادت در یک آیه جمع کرده است. آن جا که می فرماید: ﴿وَقَالَ رَبِّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛ پروردگار شما فرموده است: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم؛ کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با ذلت به جهنم، وارد می شوند.^۱

ثالثاً: منظور از نهی در این آیات، این است که شما مدعو (خواننده شده) را تا رتبه خداوند بالا نبرید؛ به عبارت دیگر، هدف از نفی دعوت و خواندن غیر خدا، دعوت های ملازم با عبادت و پرستش است که از اعتقاد به الوهیت، سرچشمه می گیرد. شاهد بر این مطلب، کلام خداوند عزوجل است که فرمود: ﴿إِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ همانا مساجد، از آن خداست؛ پس هیچ کس را با خدا نخوانید.^۲

د) اعتقاد و هابیت درباره تکفیر مسلمانان

اصطلاح کفر و کافر، از واژگان پرکاربرد وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به او نسبت کفر و زندقه و ارتداد داده و او را نه تنها مسلمان نمی دانند، بلکه از مشرکان عصر جاهلیت نیز بدتر می دانند. این عمل اختلاف های فراوانی را بین مسلمانان، پدید آورده، و به رواج درگیری و قتل و غارت بین آنان انجامیده است. وهابیان، گرچه با ادعای امر به معروف و نهی از منکر، چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند، ولی باید دانست که این نسبت، مخالف سیره و سنت پیامبر است؛ به طوری که این عمل (یعنی تکفیر مسلمانان) از دیدگاه مذاهب مختلف، ناپسند دانسته شده است. به طور مثال، اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور که در اطاعت و دعوت او داخل نشود، در زمره بلاد مشرکان به حساب می آید و هیچ شهری را در این باره، استثنا نکرده است.^۳

۱. غافر: ۶۰.

۲. جن: ۱۸.

۳. محمد بن عبدالوهاب، الدرر السنیة، ج ۱۰، ذیل نامه ها، کتاب حکم المرتد، ص ۱۷۴.

وی امامیه را تکفیر کرده، می گوید: «کسی که در کفر آنها [شیعیان] شک کند، کافر است و کسی که بین خود و خدا واسطه قرار دهد و آنان را بخواند و بر آنان توکل کند و از آنان چیزی بخواهد، به درستی، کافر شده است.»^۱ وی در رساله «کشف الشبهات» بیش از ۲۴ بار مسلمانان را مشرک خوانده و بیش از ۲۵ بار مسلمانان را کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید و اهل باطل و شیطان، دانسته است و شدیداً به آنان توهین کرده، چنین گفته است: «کافران نادان و بت پرستان، از این مسلمانان، داناتر هستند و شیطان، پیشوای آنان و سرسلسله آنهاست.»^۲ ولی این دیدگاه تکفیری با هیچ دیدگاه و مذهب اسلامی، سازگار نیست و طبق روایات معتبر شیعه و سنی، هر کس که به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعتقاد داشته باشد، مسلمان است.

ابن حجر هیثمی (از جمله علمای بزرگ اهل سنت) در مجمع الزوائد این روایت را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اسلام بر چند پایه استوار است: یکی شهادت به وحدانیت الهی و این که پیامبر اسلام، فرستاده خداوند است، و دیگری اقرار به آنچه نزد خداوند است. و دیگری، جهاد است که از زمان بعثت پیامبر، امضاء شده و همچنین بروز معصیت و خطا از مسلمانان، بنابراین نباید (به سبب معصیت و خطای یک شخص) کسی را کافر شمرد و او را مشرک دانست.»^۳

همچنین سیره موجود در میان مسلمانان - که از فرامین الهی ناشی شده است - این بوده که به صاحبان عقاید مختلف، احترام گذارده می شد و هیچ گاه دیگران، به شرک، متهم نمی شدند و به همین دلیل، افراد زیادی با آزادی کامل، دین مبین اسلام را پذیرفتند و همین امر، موجب پیشرفت آنان شد.

◁ ادله تعارض اعتقادات وهابیت با مسلمانان

یکی از بزرگ ترین مشکلات وهابیان این است که خود را تافته جدا بافته حساب

۱. همان، ص ۳۶۹.

۲. کشف الارتیاب ص ۱۴۷.

۳. ابن حجر هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۶.

می‌کنند، آنان معتقداند، همه مذاهب فرقه‌های اسلامی، در آتش‌اند مگر گروه خودشان! و تنها ایشان پیرو سنت هستند. در حالی که مسلمانان جهان، همگی پیرو سنت رسول خدا ﷺ هستند. این اندیشه باطل، سبب شده که آنان تغییراتی بنیادین در مبانی اعتقادی خود پدید آورند که این تغییرات و نظرات عجیب، سبب اختلاف و تعارض اعتقادات وهابیان با مسلمانان شده است که به چند مورد از دیدگاه‌های بنیادین وهابیت اشاره می‌کنیم:

کنار گذاشتن تأویل و به رسمیت نشناختن سخن بزرگان و علما

اقتضای این رویکرد آن است که آنها در راه اثبات عقیده خود یا همان عقیده به تشبیه و تجسیم، معانی آیات قرآن کریم و سنت پاک نبوی را تحریف کنند. تأویل، امری شرعی است که خداوند متعال آن را در کتابش ستوده است؛ چون تأویل، به معنای فهم معنای مورد نظر از نص است پس چگونه وهابیان با کنار گذاشتن تأویل می‌خواهند نص قرآن را بفهمند؟ برای مثال، آنها برای خداوند متعال، داشتن یک یا دو دست را اثبات می‌کنند، با آنکه خداوند تبارک و تعالی از داشتن جوارح، اعضاء، جسم، چهره و... مبرا و منزّه است؛ از این رو مثلاً، در زمانی که خداوند می‌فرماید: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾؛ دست خدا از دست‌های آنها بالاتر است؛ ما معنای لغوی ید را در نظر نمی‌گیریم؛ بلکه ید، معانی مختلفی دارد و در اینجا به معنای قدرت است. پس آیه این چنین معنی می‌شود که قدرت خداوند، از قدرت آنها بالاتر و بیشتر است.^۱

استدلال نکردن به قرآن

وهابیان به آیات قرآن استدلال نمی‌کنند مگر آنکه آیه را با اعتقادات و باور خودشان سازگار ببینند. از همین رو کسانی را که به قرآن استدلال می‌کنند، قبول نداشته و قرآنیان می‌نامند.^۲ بر بهاری در کتابش می‌گوید:

اگر برای شخصی، حدیث نقل کردی و دیدی که او از حدیث، روی گردان

۱. السلفية الوهابية، ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۱۱.

است و به قرآن، گرایش دارد، بدون تردید، او فردی زندیق است؛ پس برخیز و او را رها کن!^۱

صحیح و ضعیف دانستن احادیث طبق میل خودشان

وهابیان می‌خواهند از این راه برای تایید اندیشه خود - که دیگران را به آن فرا می‌خوانند - استفاده کنند. آنان چندان در کار خود لجاجت کردند که بر احادیث کتاب‌های موجود، حاشیه زده و متناسب با آیین خود، درباره آنها داوری کردند تا حکم خود را درباره احادیث، بر مردم، تحمیل کنند. آنان احادیث ناسازگار با آیین خود را نمی‌پذیرند، اگر چه احادیثی صحیح باشند؛ در این زمینه می‌توان به احادیثی همچون احادیث صحیح درباره توسل و اثبات ذکر آشکار و بالا بردن دست هنگام دعا و... اشاره کرد. برای مثال، نمونه‌ای را از کتاب السلفیة الوهابیه نقل می‌کنیم؛

دکتر عمر اشقر برخی از واژه‌های حدیث ابوسعید خدری را که در صحیح بخاری آمده، تحریف می‌کند تا بدین وسیله عقیده خود را اثبات و تأیید کند. وی در کتابش به نام «العقیده فی الله» می‌گوید: خداوند سبحان با صوتی سخن می‌گوید که به هیچ یک از اصوات آفریده‌هایش، شبیه نیست؛ مانند حدیثی که بخاری از ابوسعید خدری آورده است که می‌گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: خداوند به آدم خطاب کرده که ای آدم! و آدم پاسخ می‌دهد لبیک و سعدیک. سپس خداوند با صدای خود بدو ندا می‌دهد: خدا به تو می‌فرماید گروهی از امت را به آتش اندازی.

در این حدیث، تحریف بزرگی نسبت به فرموده پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صورت گرفته است، در حالی که اصل حدیث، این است: از ابوسعید خدری روایت شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: خداوند می‌فرماید: ای آدم! آدم می‌گوید: لبیک و سعدیک. پس خداوند با صدایی بدو ندا می‌دهد که...^۲

بینید که او چگونه جمله «با صدایی بدو ندا می‌دهد» را به جمله «با صدای خود

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۷۴۸ و همان، ص ۱۱۵.

ندا می‌دهد» تبدیل کرده که بدین وسیله اعتقاد خود یعنی تجسیم را اثبات کند. آیا تغییر متن احادیث اسلامی، مصداق این آیه قرآن نیست که می‌فرماید: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۱.

عقل ستیزی و دشمنی با عقلانیت

وهابیان، بر ستیز با عقل و عقلانیت، اصرار دارند، در حالی که از نظر اسلام، عقل، جایگاه ویژه‌ای دارد. در قرآن کریم چندین آیه درباره عقل و استفاده از آن آمده است که قبلاً به آنها اشاره شد. همچنین واژگانی چون «لباب» و «عقول» و «تفکر» و دیگر واژه‌هایی که درباره عقل و عقلانیت است نیز در قرآن آمده است. خداوند متعال، کسانی را که عقل خود را به کار نمی‌اندازند، نکوهش کرده و می‌فرماید: (صم بکم عمی فهم لایعقلون)؛ آنان، لال و کر و کوراند و هیچ تعقلی نمی‌کنند.^۲

وهابیان، با گفتگو و بحث، سر ستیز دارند؛ زیرا اندیشه آنان بر مبنای شایعات دروغ، استوار است و چنین اندیشه‌ای در برابر تحقیق و درک و بحث و استدلال توان ایستادگی ندارد و بدین دلیل آن‌ها از مناظره با مخالفان‌شان، سخت می‌هراسند.^۳ این‌ها نمونه‌های از مسائلی بود که سبب شده اعتقادات وهابیان، با مسلمانان، کاملاً متفاوت بوده و آن‌ها را از مسلمانان، دور و حتی در برابر مسلمانان قرار دهد.

◁ نتیجه‌گیری و جمع بندی

به باور محققان، وهابیت، پدیده نامبارکی بود که چهره جهان اسلام را در دنیای بیرون کاملاً مخدوش ساخت. تندروی‌های زیاد، تکفیر مسلمانان، کشتار و غارت و سایر خشونت‌های ممکن علیه مسلمانان در گذر تاریخ، به بهانه اصلاح، ارمغان این جریان تند و افراطی برای مسلمانان بود.

۱. نساء: ۴۶.

۲. بقره: ۱۷۱.

۳. السلیفه الوهابیه، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

این پدیده، زمانی مهم و تأثیرگذار شد که با پیوند و سپس حمایت دولت تازه شکل یافته آل سعود، همراه شد. گستره جغرافیایی تفکرات این گروه تاکنون بخش زیادی از سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفته و البته حمایت‌های بی‌دریغ دول استعمارگر و صرف هزینه‌های کلان در انتشار و ادامه حیات این جریان، نقش بسزایی داشته است.

تفکرات مروانی و نبوی ستیز و البته عثمانی ابن تیمیه در خلق این جریان، تأثیرگذار بود، زیرا ابن عبدالوهاب را که در سیر تعلیماتش با این تفکر، آشنا شده بود و بر این عقیده اصرار داشت، هیچ‌کس نتوانست مهار کند تا وی بتواند به اهدافش برسد و پایه‌گذار این جریان انحرافی شود.

در حال حاضر نیز تفکر وهابی‌گری همچنان پویا است. هر چند پیش‌بینی می‌شود به خواست خداوند در آینده‌ای نزدیک، تأثیراتش، زوال یابد تا شاید مسلمانانی که به شرک و کفر، متهم شده و به همین بهانه در معرض کشتار و غارت‌اند، به آرامش دست یابند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت، بی تا.
۳. ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه، نسخه الکترونیکی.
۴. ابن تیمیه، زیاره القبور، ارادات، ریاض، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۵. ابن کثیر، البدایه و النهایه، دارالهجر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۶. احمد بن حنبل، مسند، عالم الکتب، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۷. امین، سید محسن، کشف الارتیاب، ترجمه: علی اکبر فائزی پور، قدس، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۸. امینی، عبدالحسین، الغدیر، اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۰. بوٹی، رمضان، السلفیه مرحله زمنیه مبارکه لامذهب اسلامیه، ترجمه: حسین صابری، قدس، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.
۱۱. البوٹی، محمد سعید رمضان، فقه السیره النبویه مع موجز التاریخ الخلفه الراضده، دارالفکر المعاصر، دمشق ۱۴۲۶ق.
۱۲. الترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، سنن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
۱۳. التقوی، سید ابولعلی، الفرقة الوهابیه فی خدمه من، (نرم افزار المکتبه الشامله)
۱۴. حسین بن غنم، روضه الافکار و الافهام، دار الشروق، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۱۵. حلیم، جمیل، جلاء الضلام فی الرد علی الوهابیه التسی ظللت العوام، الموقع الثقافی الاسلامی، (PDF).
۱۶. خفاجی، نسیم الریاض، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول ۱۴۲۱ق.
۱۷. دارمی، عبدالله بن بهرام، سنن، دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
۱۸. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.

۱۹. الدرر السنيه فى الاجوه النجديه، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، چاپ هفتم، ۱۴۱۷ق.
۲۰. ذهبى، شمس الدين، سير اعلام النبلاء، انتشارات الرساله، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
۲۱. رضوانى، على اصغر، وهابيان را بهتر بشناسيم، دليل ما، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۲۲. رضوانى، على اصغر، وهابيت از دیدگاه اهل سنت، دليل ما، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۲۳. زینى دحلان، احمد، فتنه الوهابيه، مرکز ابحاث العقائديه، نسخه (PDF).
۲۴. سبحانى، جعفر، التوحيد والشرك فى القران الكريم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۲۵. سبحانى، جعفر، وهابيت مبانى فکرى و کارنامه عملى، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ چهارم، ۱۴۳۰ق.
۲۶. السقاف شافعى، حسن بن على، السلفيه الوهابيه، ترجمه: حميدرضا آژير، قدس، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۲۷. سلتهى هندى حنفى، عبدالرحمن، سيف الابرار المسلول على الفجار، استانبول، ۱۹۸۶م.
۲۸. سليمان بن عبدالوهاب، الصواعق الالهيه فى الرد على الوهابيه، استانبول، چاپ سوم، ۱۴۹۹ق.
۲۹. سمهودى، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، مؤسسه التاريخ العربى، چاپ اول، ۱۴۳۰ هـ. ق.
۳۰. سيد صبيح، محمد، اخطاء ابن تيميه فى حق الرسول و اهل بيته، دارالركن و المقام، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۳۱. سيدرضى، نهج البلاغه، شرح، صبحى صالح، انتشارات راه علم، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۳۲. شكرى الآلوسى، سيد محمود، تاريخ نجد، مدبولى، قاهره، ۱۴۱۲ق.
۳۳. صبرى، ايوب، تاريخ الوهابيين، (PDF).
۳۴. صدقى الزهارى، جميل افندى، الفجر الصادق فى الرد على الفرقة الوهابيه المارقه، (PDF).
۳۵. صدقى الزهارى، جميل افندى، الفجر الصادق فى الرد على منكرى التوسل و الكرامات و الخوارق، الواعظ، ۱۴۲۳ق، (PDF).
۳۶. الصفدى، خليل بن ابيك، الوافى بالوفيات، داراحياء التراث العربى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳۷. طبسى، نجم الدين، سلفيان؛ باورها و كاركردها، دليل ما، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
۳۸. عبدالعزيز بن باز، فتوى مهمه لعموم الامه، دارالعاصمه، چاپ اول،

- ۱۴۱۳ق.
۳۹. عبدالله بن بشر، **عنوان المجد فی تاریخ النجد**، چاپ چهارم، ریاض، ۱۴۰۳.
۴۰. عسقلانی شافعی، ابن حجر، **فتح الباری**، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۷۹ق.
۴۱. عسقلانی، احمد بن علی، **الدرر الكامنه فی اعیان المائه الثامنه**، دارالنشر، حیدرآباد، هند، ۱۳۹۲ق.
۴۲. عسکری، سید مرتضی، **نقش ائمه در احیای دین**، منیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۴۳. غماری، احمد، **البرهان الجلی، السعاده، مصر**، چاپ اول، ۱۳۸۹ق.
۴۴. فرمانیان، مهدی، **آشنایی با فرق تسنن**، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۴۵. فرمیان، مهدی، **فرق تسنن**، مهدی فرمیان، نشر ادیان، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
۴۶. قادری، شاه فضل رسول، **سیف الجبار**، مرکز ابحاث العقائدیہ، بی تا، (نرم افزار المكتبه الشامله).
۴۷. قریب گرگانی، محمدحسین، **تاریخ الوهابیه**، به کوشش: رسول جعفریان، مجله هفت آسمان، شماره ۴-۳، پاییز و زمستان ۱۳۷۸ش.
۴۸. قزوینی، محمد بن یزید (ابن ماجه)، **سنن**، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۴۹. کاشف الغطاء، جعفر، **منهج الرشاد لمن اراد السداد**، ترجمه: محمد تقدیمی صابری، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۵۰. کاشف الغطاء، محمدحسین، **اصل الشیعه و اصولها**، مؤسسه امام علی علیه السلام، بی تا.
۵۱. الگار، حامد، **وهابی گری**، ترجمه: احمد نمایی، قدس، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۵۲. لائوست، هنری، **شیخ الاسلام ابن تیمیه، فی السیاسه والاجتماع**، ترجمه: محمد عبدالعظیم علی، قاهره، ۱۳۹۶.
۵۳. **لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب**، تحقیق: عبدالله صالح العثیمین، ریاض، ۱۴۰۳ق (PDF).
۵۴. محمد بن عبدالوهاب، **کشف الشبهات**، المكتبه السعودیه، بی تا.
۵۵. مدنی حنفی، حسین احمد، **الشهاب الثاقب**، (PDF).
۵۶. مغنیه، محمد جواد، **هذه هي الوهابیه**، دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۵۷. میردامادی، سیدحسن، **جنایت وهابیت**، بی جا، ۱۳۶۶ش.
۵۸. النعمی، ابو محمد، **ابن تیمیه و منهجه فی الحدیث**، (PDF).
۵۹. الهیثمی، علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، دارالریان، قاهره، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷.